

نقش زبان استراتژیک در تفسیر اسناد و متون حقوقی بین‌المللی

علی مشهدی*

سید محمدحسین میرزاده

چکیده

امروزه استفاده استراتژیک از زبان برای تفسیر متون و اسناد در حقوق بین‌الملل مورد مطالعه پژوهشگران و محققان مطالعات میان‌رشته‌ای قرار گرفته است. در این راستا می‌توان کاربردی بودن فریم‌های شناختی - پراگماتیکی را در مطالعه تولید و تفسیر متون در حقوق بین‌الملل دخیل دانست. در مقوله فریم‌های شناختی، پرسشی که مطرح می‌شود این است که آیا می‌توان میان زبان استراتژیک و متن حقوقی بین‌الملل نسبتی یافت؟ پژوهش حاضر ضمن بررسی این پرسش، مدعی است که فریم‌های ذهنی و زبان استراتژیک در فرایند تفسیر اسناد در حقوق بین‌الملل دخیل هستند؛ چنان‌که وقتی از اصطلاح «دیوار حائل» به جای «حصار امنیتی» استفاده می‌شود یا «آزادسازی» به جای «مداخله نظامی» مورد بحث قرار می‌گیرد. موضوعی که نشان می‌دهد دولت‌ها قادرند فریم مثبت یا منفی را به ذهن مخاطبان خود انتقال دهند و به نوعی متن و سند حقوقی بین‌المللی را از تصمیم خود متأثر کنند.

واژه‌های کلیدی: تفسیر، حقوق بین‌الملل، علوم شناختی، زبان‌شناسی، متن و سند

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

droitenviro@gmail.com

— دانشیار حقوق بین‌الملل عمومی، دانشگاه قم

— دانشجوی دکتری حقوق بین‌الملل عمومی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم

interprete3@gmail.com

فصلنامه سازمان‌های بین‌المللی، سال سوم، شماره نهم، زمستان ۱۳۹۸، صص ۱۶۸-۱۴۷

مقدمه

تفسیر متن و سند در حقوق بین‌الملل تابع لحاظ عناصر و مولفه‌های مختلفی است که صرفاً در ذیل منظومه نظام‌های حقوقی همچون حقوق داخلی قرار نمی‌گیرد. برخلاف نظام حقوقی داخلی، حقوق بین‌الملل به سبب پراکندگی در منابع، عدم انسجام قطعی و غیرمشروط دولت‌ها، نبود فهم مشترک، منفعت‌طلبی دولت‌ها، تفاوت در زبان و فرهنگ، قدرت‌محور بودن و غیره، اصولاً شرایط را برای حصول تفسیر صحیح، عقلایی و مبتنی بر مفاهیم مطلق حقوقی دشوار می‌سازد. اما این سختی در تفسیر متن و سند در حقوق بین‌الملل حقیقتاً از کجا نشأت می‌گیرد؟ آیا نمی‌توان به صرف اتکا بر اطلاعات کلی حقوقی و قضایی، همچون حقوق داخلی، به تفسیر متن و سند حقوقی بین‌المللی اقدام نمود؟ پاسخ به این پرسش‌ها از پیچیدگی‌های خاصی برخوردار است و به صرف ترجمه لفظ در برابر لفظ خلاصه نمی‌شود. منفعت‌طلبی برخی دولت‌های قدرتمند از یک سو و عدم تطابق مفاهیم زبانی، زبان‌شناختی و شناختی از سوی دیگر در ایجاد این پیچیدگی‌ها دخیل هستند؛ یعنی اصولاً دولت‌های صاحب نفوذ و برخوردار از زبان‌های رسمی حقوق بین‌الملل معاصر مانند فرانسوی و انگلیسی، دست بازتری در فرایند تولید و تفسیر یک متن و سند در حقوق بین‌الملل دارند. این‌ها زبان‌های رسمی دیوان بین‌المللی دادگستری و شورای امنیت ملل متحد هستند و لذا در بدو امر از بعد زبان‌شناختی حکم برگ برنده دولت‌هایی را دارد که به این زبان‌ها سخن می‌گویند.

در دهه‌های اخیر برخی صاحب‌نظران نظرات بینارشته‌ای را در حوزه تفسیر سند در حقوق بین‌الملل مطرح کرده‌اند که به نظر فراتر از دخالت صرف عوامل

زبانی و حقوقی مبتنی بر عناصر شناختی هستند. در صورت اثبات و تبیین چنین رویکردی، باید پذیرفت که کنشگری شناختی تابعان حقوق بین‌الملل دور از ذهن نیست. آنان با تمسک به زبان استراتژیک یا راهبردی، راهبردهای خود را در حقوق بین‌الملل پیش می‌برند؛ حال آن‌که تنها ابزار در اختیار مفسر، کنوانسیون منعقدۀ در بیش از پنجاه سال پیش تحت عنوان حقوق معاهدات وین است. از میان مصادیق کاربردِ چنین زبانی که مفاهیم حقوقی بین‌المللی را هم متأثر کرده و عنصر شناختی دارند می‌توان به ادعای ترویج صلح و دموکراسی در ازای اشغال نظامی یا تکنیک‌های بازجویی در ازای شکنجه یاد کرد.

در این راستا پرسش اصلی مقاله حاضر این است که آیا می‌توان عناصر شناختی زبان شناختی را در تفسیر یک متن و سند در حقوق بین‌الملل دخیل دانست؟ اگر آری، عناصر تشکیل دهنده این نوع زبان استراتژیک کدامند؟ از آنجایی که تفسیر متن و سند در حقوق بین‌الملل از جایگاه شبه قانون‌سازی و رویه‌سازی در نظم بین‌المللی برخوردار است و تابعان تا به امروز از مفاد مندرج در کنوانسیون حقوق معاهدات وین بهره برده‌اند، لازم است این مبانی بررسی شده و نتایج آن منعکس شوند. بر این اساس، ابتدا مفهوم این سنخ از زبان یعنی زبان استراتژیک از منظر مطالعات علوم شناختی تبیین می‌شوند و سپس، به صورت مصداقی برخی از مواردی که بر اساس نظر اندیشمندان مرتبط با این حوزه هستند؛ از نظر می‌گذرد.

۱. نگرش‌های مبتنی بر آموزه‌های شناختی - زبان شناختی دخیل در فرایند تفسیر متن حقوقی بین‌المللی

۱-۱. تفسیر متون و اسناد حقوقی بین‌المللی از منظر شناختی - زبان شناختی
اصولاً تفسیر و تحلیل متن یا سند حقوقی بین‌المللی را باید از منظرهای مختلف نگریست؛ یعنی باید آگاه بود که چنین فرایندی را صرفاً با اتکا بر فرضیات ابتدایی تفسیر نمی‌توان انجام داد و شناخت کامل از زبان و فرایض زبان‌شناختی آن در حقوق بین‌الملل را می‌توان مؤثر در تفسیرش تلقی کرد.^(۱) باید آگاه بود که اصولاً

بناست حقوق بین‌الملل گره‌گشای مسائل بین‌المللی باشد (Cheng, 2012: 4) و از سوی دیگر، سازندگان زبان حقوق بین‌الملل دیوان‌ها، مقامات مشورتی حقوقی و نهادهای دولتی هستند. به‌طور نمونه، صحبت از «جنگ علیه ترور»، «سرکوب‌کردن تروریسم»، «عدالت»^(۳)، «حقوق بشر» و... امروزه به‌نوعی تعیین دلالت‌هایی برای عبارات مزبور است که تفسیر آن نیاز به شناخت بسیاری از عناصر گفتمانی، کلامی و غیرکلامی دارد تا بتوان مقصود متکلم یا ارائه‌دهنده آن را فهمید. به عنوان مثال، در دوران جورج بوش عبارت «جنگ علیه ترور» تبدیل به یک اصطلاح سیاسی و حقوقی می‌شود، حال آن‌که محتویات درون آن بدون در نظر گرفتن مقصود متکلم غیرممکن است و این مقصود متکلم در زمان ریاست جمهوری بعدی یعنی اوباما رمزگشایی می‌شود: یعنی «شکنجه» (Wahlich, 2015: 362).

در همین راستا، ملاحظه می‌شود پس از بحران‌هایی که در شرایط داخلی کشور سوریه در سال ۲۰۱۳ خلق شد، اوباما معارضان سوری را به‌مثابه «نمایندگان قانونی مردم سوریه» می‌شناسد؛ حال آن‌که دیگر اشخاص و دولت‌ها بنا بر قرائت و تفسیر شناختی خود، عناوین دیگری را برای استفاده از همان افراد به کار می‌برند (Wahlich, 2015: 362). از این نمونه می‌توان استفاده کرد و دریافت که اصولاً تفسیر یک واژه، عبارت یا گزاره مبتنی بر نظرات و دیدگاه‌ها نیز هست؛ سیاست‌های استراتژیک دولت‌ها و جوامع ایجاب می‌کند که بنابر دیدگاه‌های خود، تفسیری از پدیده‌ها ارائه دهند. همان‌گونه که ممکن است عده‌ای بر اساس نگرش سیاسی و منافع خود، گروه تروریستی داعش را «آزادی‌بخش» تلقی کنند تا جنایات آن‌ها را توجیه کنند.

بنابراین، باید اذعان کرد که ابعاد شناختی در پس نگاه‌های هرمنوتیکی و زبان‌شناختی را می‌توان نیز اثرگذار در نحوه قرائت و تفسیر یک سند حقوقی بین‌المللی دانست. به‌طور نمونه، استفاده از عبارات و اصطلاحاتی که برآمده از فرهنگ‌ها، سنت‌ها و عقاید هستند همراه با بارها و آثار خود می‌شوند که در اذهان مخاطبان تصور و نگرشی ایجاد می‌کنند و بالطبع، این نگرش در تولید و انعقاد یک سند بین‌المللی نیز اثرگذار می‌شود. برای مثال، «امنیت ملی» هرچند عبارتی

است که از آن به "National Security"، "Seguridad Nacional"، الامن القومي، La Securite National و... به زبان‌های دیگر تعبیر می‌شود و ترجمه تحت‌اللفظی آن با موفقیت نسبی همراه است، لیکن باید آگاه بود که از بعد محتوایی و دلالت‌های کُنهی، اصولاً هر فرهنگ، حاکمیت و تفکری، حدود معین را برای آن در نظر می‌گیرد. ضمن این‌که ممکن است استفاده از این عبارات برای هر مخاطبی دارای بار و اثرگذاری مختلفی بر مبنای تجربیات شخصی او باشد. لذا همین نگاه و نگرش را باید دخیل در فرایند تصمیم‌سازی و حل‌وفصل نظام حقوق بین‌الملل نیز دانست.

۱-۲. تبیین مفهوم «ابعاد شناختی» تفسیر متن حقوقی

از حیث تاریخی، اندیشه «چارچوب شناختی» از دهه ۷۰ میلادی وارد ادبیات و مفاهیم علمی شد. این چارچوب‌های علوم شناختی دربرگیرنده مجموعه‌ای از علوم کامپیوتری، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، زبان‌شناسی، سیاست و حقوق است (Bermudez, 2010: 5). در همین راستا، شاهد پدید آمدن اندیشه «زبان‌شناسی شناختی» هستیم که مبتنی بر تعامل میان زبان، تفسیر، تفکر، دسته‌بندی نگرش و سیستم شناختی انسان‌ها است (Verspoor, 2004).

ابتدا تلاش دانشمندان بر این بود تا از گذر هوش مصنوعی دریابند که ذهن انسان چگونه ساختارهای عصبی را بازآفرینی می‌کند. به‌طور نمونه، ماروین مینسکی^۱ در راستای فهم نحوه استدلال‌سازی، فکر و برداشت انسان معتقد است: «زمانی که شخص در یک موقعیت جدید قرار می‌گیرد (یا در نگرش خود نسبت به یک مسئله تجدیدنظر می‌کند) آن فرد ساختاری از حافظه‌اش را استفاده می‌کند که آن را به نام «فریم» یا «چارچوب» می‌شناسیم که درواقع مبتنی بر چارچوب به خاطر آمده با هدف درک واقعیت پیش رو به‌واسطه تغییر در جزئیات ضروری است» (Minsky, 1997: 111). از منظر او، فریم‌ها، نگاه‌دارنده نگرش‌های از پیش ساخته انسان‌ها نسبت به موقعیت‌های مختلف هستند. او در ادامه نظرات خود می‌افزاید: «فریم، عبارت است از ساختار داده‌ها برای معرفی یک موقعیت از

1. Marvin Minsky

پیش‌ساخته‌شده و جهان‌بینی فرد... انواع اطلاعات به هر فریم ضمیمه شده‌اند. برخی از این اطلاعات مربوط به نحوه استفاده از فریم است، برخی دیگر مربوط به انتظار فرد از پیشامد بعدی است و برخی هم هستند که واکنش فرد را در صورت عدم تحقق توقعات و انتظارات تعیین می‌کنند» (Minsky, 1997: 111).

لذا بر مبنای نظریات شناختی، فهم، دریافت و تفسیر یک فرد از وقایع، حقایق و گزاره‌ها کاملاً مرتبط با شناخت او، اطلاعات و دانش وی از فضای حاکم بر حول محور و ذهنش است. بنابراین، این تأثیر است که در نهایت تفسیر و قرائت وی را از واقعیت‌های عینی و ذهنی می‌سازد.

کمی بعد از مینسکی، چارلز فیلمور^۱ زبان‌شناس، راجع به نحوه اثرگذاری ذهن انسان در ترکیب دانش و انتخاب واژگان تحقیقاتی به عمل آورد. بر مبنای نظر او، معنای مرتبط با یک واژه خاص اصولاً مبتنی بر یک فریم خاص است. او معتقد است که مردم مفاهیمی در ذهن خود را به فریم‌های زبان‌شناختی متصل می‌کنند؛ به دیگر سخن، «یک شخص، برای تفسیر یک متن، یک کلمه خاص نسبی ذهنی ایجاد و خلق می‌کند که بر مبنای آن، انتظارات وی شکل می‌گیرند و این انتظارات بعداً یا محقق می‌شوند یا بی‌نتیجه می‌مانند» (Fillmore, 1975: 125).

لذا می‌توان مدعی شد که نه تنها نگرش شناختی انسان‌ها به تفسیر حائز اهمیت است، بلکه اصولاً انسان آگاهانه یا غیرخودآگاه با تمسک به این فرایند ذهنی، قرائت و تفسیر از یک متن، مثلاً متن یا سند حقوقی بین‌المللی اقدام می‌کنند. از این رو، باید پذیرفت «شناختی» که ذهن انسان از آن برخوردار است موجبات تفسیر صحیح، غلط یا مبهم واژه‌ها و عبارات است؛ هرچند که در عالم حقوق بین‌الملل، بناست چارچوب‌های مقیدتری برای تفسیر توافقی ارائه شود که بر مبنای این چارچوب‌ها، ذهن، واژه‌پردازی، زبان و قلم نویسندگان و متکلمین برای مدت‌زمان محدودی هم که شده در یکجا جمع شوند و در قیدوبند قاعده‌ای به تولید و تفسیر متن مبادرت بورزند.

زبان‌شناسانی که در حوزه علوم شناختی فعالیت دارند، نیز قائل به اثرگذاری

1. Charles Fillmore

نگاه شناختی و ذهنی بر تفسیر و ارائه معانی واژه‌ها هستند. به‌طور نمونه، لاک اوف^۱ معتقد است که برداشت انسان‌ها از دو عبارت «جنگ» و «علیه تروریسم» به دانش شناختی آن‌ها از موقعیت بستگی دارد. دو عبارت بالا را جورج بوش در دوران ریاست‌جمهوری آمریکا استفاده کرد. این باور وجود دارد که این دو عبارت سازنده یک «چارچوب یا فریم هستند که ذهن را متوجه حوادث ۱۱ سپتامبر می‌کنند و بدین ترتیب، توجیه می‌شوند که بناست با دشمن جنگید» (Kessler & Daase, 2007: 38). از این رو، عباراتی را همچون «جرم بین‌المللی»، «بشریت»، «امنیت»، «صلح»، «محور شرارت» و... که مجموعه‌ای از واژه‌پردازی‌ها و لفظ‌سازی‌های نهادهای دولتی و سیاسی دنیا است باید در زمره این نوع نگاه تفسیر و تأویل کرد؛ یعنی سیاق کلامی و غیرکلامی پیش و پس از آن را در نظر گرفت و با فریم‌های موجود در ذهن هم‌تراز نمود و در نتیجه، استنباط دقیق را از موقعیت ارائه داد.

۱-۳. تمایز میان «زبان با اهداف استراتژیک» و «فریم‌های ذهنی»

در بسیاری از موارد مشاهده می‌شود که سیاست‌مداران، دیپلمات‌ها و حقوقدانان بین‌المللی از «دست‌های نامرئی» برای رسیدن به اغراض خود بهره‌مند می‌شوند. از این‌روست که از عبارت «زبان با اهداف استراتژیک» یاد می‌شود؛ یعنی تصمیمات آگاهانه‌ای اتخاذ شده است تا به روش‌های زبانی مختلف، آن‌ها را به سمت هدف و غرض خود رهنمون سازد (Loveridge, 2006: 138). در واقع، منظور از این نوع زبان‌ها، یا ایجاد فریم‌ها و ذهنیت‌های جدید یا جایگزین کردن ذهنیت‌های جدید به جای ذهنیت‌های قدیمی است. در چنین مواقعی، مفسر ناخودآگاه نسبت به اقدامات و کنشگری‌های واضح یا نویسنده اقناع یا توجیه می‌شود؛ چون از مجموعه‌ای از استدلال‌ها برخوردار است (Kaplan, 2008 : 19).

اصولاً در چنین موقعیت‌هایی، تفسیری که بر مبنای زبان استراتژیک ارائه می‌شود از تمامی ابعاد همچون دلالت‌های ضمنی، هدف، رویکرد و... از پیش آماده شده‌اند و از اساس، زبان و تفسیر آن‌ها در صدد ایجاد یک اثر و دستاوردی

ملموس است (Schwenk, 1988: 46). از نمونه‌های نوع زبانی که در حوزه اغراض استراتژیک دولت‌ها، حاکمیت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی یاد می‌شود، «حمایت بشردوستانه از غیرنظامیان» است که در طول جنگ، با این عنوان جرائم دیگری ارتکاب می‌یابد. هم‌چنان‌که «قتل عام» در طول اقدامات نظامی در زمان مورد نیاز «حمایت از کشور فرد در راستای حفظ صلح» یاد می‌شود (Estuar, 2013:469). یعنی اصولاً بناست تا به اقدامات عینی، ذهنی و کنش‌های استراتژیک در راستای منافع، عناوینی اطلاق شود و ضمن جلب رضایت مفسران و توده مردم، اغراض حیاتی مرتبط با منافع نیز تأمین شود. مثال دیگر را مربوط به «اشغال عراق» است که اشغالگران با عنوان «دفاع از دموکراسی» و «آزادی» اقدام به تهاجم و حمله به این کشور نمودند (Entman, 2004: 112).

درواقع می‌توان نتیجه‌گیری کرد که هدف غایی زبان استراتژیک برای اهداف راهبردی، این است که مخاطب و مفسر را به سمت منفعی سوق دهد که از پیش برای آن‌ها برنامه‌ریزی شده است؛ یعنی اصولاً واضح و تنظیم‌کننده آن زبان در پس عبارات و الفاظ، برای خود منافع و فوایدی را در نظر گرفته است که مفسر و مخاطب به‌صورت ناخودآگاه یا ناآگاهانه با جهت‌گیری‌های او همراه می‌شود.

۲. جامعه‌شناسی حقوق و تفسیر متون حقوق بین‌المللی

در سال‌های اخیر، جامعه‌شناسان بر این عقیده‌اند که اعمال نظریات مربوط به «فریم شناختی» یا «چارچوب‌های شناختی» را باید در سیاق حقوق؛ به‌ویژه تفسیر اسناد و متون حقوقی در نظر گرفت (Strydom, 2013: 218). به عقیده آنان در فرایندهای ارتباطی، از میان احتمالات فراوان، آن دسته‌ای برگزیده می‌شوند که مورد رضایت آن‌ها هستند و جملگی در یک راستا عمل می‌کنند. به دیگر سخن، «بناست این دسته از اطلاعات برای ارتباطات به فرد کمک کنند تا جایگزین‌ها را نیز مورد ارزیابی قرار دهند» (Luhman, 1985: 31). معمولاً نقطه آغازین را «فروض معمول و رایج» تشکیل می‌دهند که گزینش آن‌ها آشکارا صورت نمی‌گیرد. از منظر لومان^۱، اصولاً باید گزاره‌ها در حقوق به نحوی تعیین شوند که

احتمالات را بتوان در آن دخیل دانست. امری که می‌توان آن را در تصمیمات نیز در نظر گرفت. یعنی اصولاً باید آگاه بود که میان معانی ذهنی که مفسران یک متن حقوقی ارائه می‌دهند و خاصیت قاعده‌مندی حقوق تعارض وجود ندارد. بنابر این زبان حقوق را می‌توان از یک منظر جامعه‌شناختی نیز نگریست؛ جایی که تفسیر متن حقوقی با لحاظ وقایع جامعه‌شناختی هر جامعه همراه می‌شود و مبتنی بر رویدادهای عینی است که رخ می‌دهند.

۳. مصادیق رویکردهای استراتژیک به زبان حقوق بین‌الملل

از منظر علوم شناختی و زبان‌شناختی می‌توان این‌گونه ارزیابی کرد که اصولاً تفسیر گزاره‌ها و زبان دستوری- تجویزی حقوق، به‌ویژه حقوق بین‌الملل را می‌توان بدون محدودیت و بنا بر نگرش‌ها و شناخت‌ها تفسیر کرد؛ یعنی اصولاً زبانی که در متن مورد استفاده نویسنده قرار گرفته است باهدف و غرض خاص همراه است و می‌توان بنا بر دانش فرضی و شناختی برای تفسیر آن نیز اقدام نمود. به طور نمونه، برای ارائه مثالی از زبان استراتژیک، می‌توان به «مجاورت» در ازای «شهرک‌سازی‌های غیرقانونی» سخن گفت (Baker, 2006: 127)؛ جایی که اصولاً عبارات و الفاظ به نحوی قرار می‌گیرند که از حیث قانونی و حقوقی توجیه‌کننده اقدامات و کنشگری‌های برخی دولت‌ها، حکومت‌ها و رژیم‌ها باشد. در ادامه و برای روشن‌تر شدن موضوع، به مصادیق دیگری که در ادبیات حقوقی بین‌المللی جافتاده است، را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۳-۱. «دیوار حائل» یا «حصار امنیتی»؟

یکی از مصادیق زبان راهبردی در حوزه فریم‌های شناختی در حقوق بین‌الملل مبتنی بر رأی دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه «عواقب حقوقی ساخت دیوار در سرزمین‌های فلسطین اشغالی است»^(۳) در همین زمینه، گزارشگر ویژه سازمان ملل متحد در حوزه حقوق بشر در سرزمین‌های اشغالی، جان دوگارد^۱ به وجود قدرت زبان و مؤلفه‌های شناختی در قضیه اسرائیل- فلسطین اشاره کرد: «زبان

1. John dugard

ابزار قدرتمندی است. این یعنی اگر واژه‌ها را برای شرح یک وضعیت به‌خوبی انتخاب کنیم یا برعکس چقدر از بعد روانی و شناختی در وضعیت مؤثر هستند. در سیاست معمولاً از حسن تعبیر استفاده می‌شود. در واقع امروز اسرائیل در منطقه کرانه باختری در حال ساخت دیوار است. اصولاً انتخاب واژه‌ها و تعبیر دیوار حائل، حصار امنیتی، منطقه اتصالی و... برای این اقدام در بازخور آثار آن و تصمیمات اثر گذارند.^(۴)

از یک‌سو، صرف عبارت «دیوار» مطرح می‌شد و از سوی دیگر، «حصار امنیتی» که در نهایت رأی مشورتی دیوان مبتنی بر عبارت «دیوار حائل» صادر شد و واکنش مقامات رژیم اسرائیل را به همراه داشت (Un doc alesl- 10/ 248). اعتراض این رژیم هم دلالت‌های ذهنی واژه «دیوار» بود که در مورد «دیوار برلین» نیز صدق می‌کند، جایی که به سبب محبوس کردن مردم و جلوگیری از گریز آن‌ها، دیواری کشیدند. منازعات و اختلافات حول محور این عبارت میان اسرائیل و برخی از مقامات فلسطینی در سازمان ملل متحد مبین اهمیت واژه‌ها، عبارات و کاربرد آن‌ها برای بیان اغراض و سیاست‌ها است. از آنجایی که اصولاً دیوارکشی از منظر فلسطینیان امری غیرقانونی بود، لذا تلاش بر این بود تا مجمع عمومی و سپس، دیوان بین‌المللی دادگستری متقاعد شوند که بار منبث از آن عبارت کاسته نشود و تداعی‌کننده این اقدام نابجا باشد. از این‌رو، استدلال‌های فلسطین در رأی مشورتی دیوان مدنظر قرار گرفت و لفظ «دیوار حائل» به جای «مرز» یا «حصار امنیتی» رژیم اسرائیل جایگزین شد؛ چراکه «حصار امنیتی» مدنظر اسرائیل، تداعی‌کننده «منطقه‌ای تحت حاکمیت او است که اکنون تصمیم گرفته آنجا را حصار بکشد».

لذا به نظر می‌رسد تلاش دیپلماتیک و زبان‌شناختی دولت‌ها، رژیم‌ها و بازیگران بین‌المللی بر این است تا در گره‌های راهبردی گرفتار نشوند و برای همین منظور، در تلاشند تا عبارات را مبتنی بر منظور خود استفاده کنند. از این‌روست که گفته می‌شود تفسیر متون و اسناد حقوقی بین‌المللی ذاتاً سیاسی است. لوترپاخت نیز اذعان می‌دارد: «این حقیقت را نمی‌توان نادیده گرفت که

تمامی اختلافات در حقوق بین‌المللی سیاسی هستند و صرفاً در درجات، شدت و ضعف با یکدیگر تفاوت دارند» (Lauterpacht, 2011: 163).

لذا هرچند دیوان‌ها قصد حل و فصل اختلافات در عرصه بین‌المللی دارند لیکن باید آگاه بود همین محاکم نیز برای ارائه استدلال‌های خود ناگزیر هستند از واژه‌ها و لغاتی استفاده کنند که معلوم نیست مُراد طرفین را برآورده کند و این‌که چه تفسیری از این لغات ارائه شود تا درنهایت، به رفع اختلافات منتج شود.

۳-۲. «تکنیک‌های بازجویی» یا «شکنجه»؟

تصمیمات ایالات متحده آمریکا تحت عنوان مبارزه با تروریسم که در پی حملات ۱۱ سپتامبر تدوین شدند. از دیگر مصادیق بارز در حوزه تفسیر متن و سند حقوقی، فریم‌سازی ذهنی و ایجاد استدلال‌هایی در توجیه اقدامات و کنش‌هاست. در این راستا، جورج بوش رئیس‌جمهور وقت آمریکا، در افکار عمومی ایالات متحده تفکری با عنوان «مبارزه با تروریسم» شکل می‌دهد و بدین ترتیب، افکار عمومی آمریکا را با نیت خود همراه می‌سازد. به اعتقاد ولف «در صورت نبود فریم‌ها و چارچوب‌های لفظی، هیچ سیاستمداری قادر به اقتناع افکار برای آغاز جنگ و حمله نیست» (Wolfe, 2009: 2). در همین راستا هم باید پذیرفت که «شکنجه» نیاز به پیش‌درآمد و مفهوم‌سازی از پیش دارد تا افکار را با خود همراه کند که این فریم و چارچوب عبارت است از اطلاق عبارت «تکنیک‌ها یا فنون بازجویی» (Ginbar, 2010: 242). همین فنون که از آن‌ها در راستای «فنون بازجویی» یاد می‌شود شامل: شبیه‌سازی غرق‌شدن در آب، تغییرات ناگهانی و شدید دمای هوا، استمداد از ابزار و روش‌های آسیب‌روانی و جسمانی همچون وارد آوردن استرس و دیگر روش‌های مرتبط است (Ralph, 2013:117).

لذا آن‌گونه که مشاهده می‌شود، اصولاً در تفسیر عبارات فوق‌الذکر باید رابطه‌ای میان اقدام، کنش به نیت و منظور برقرار کرد تا بتوان مفهوم دقیق عبارت را در دنیای واقعی فهمید. در مورد مصداقی که بدان اشاره شد، به‌طور نمونه، وزیر امور خارجه وقت ایالات متحده آمریکا اذعان می‌دارد که سازمان اطلاعاتی آمریکا (سیا) ابتدا «فنون بازجویی» را مطرح کرده است تا بدان وسیله بتواند اجازه

رئیس‌جمهوری را برای اعمال «برخی فرایندها و شیوه‌ها» داشته باشد. رئیس سازمان اطلاعاتی امریکا مدعی شده بود که از فنونی استفاده می‌شود که در «آموزش هزاران سرباز آمریکایی هم استفاده شده و مؤثر و مطمئن هستند» (رایس، ۲۰۱۱: ۱۱۷). به این ترتیب، جورج بوش هم مدعی می‌شود که وزارت دادگستری امریکا از بُعد «حقوقی» مسئله را بررسی می‌کند و در نهایت اعلام می‌دارد که «فنون متناسب با جویبی» اصولاً منطبق با قانون اساسی و قوانین قابل اعمال کشور به‌ویژه در حوزه «ممنوعیت شکنجه» نیز است (بوش، ۲۰۱۰: ۱۶۹). از این رو، ریاست‌جمهور وقت ایالات متحده در باره مشروعیت «فنون متناسب با جویبی» اعلام می‌کند: «می‌دانستم که برنامه‌های بازجویی این چنینی یک روز مورد پرسش افکار عمومی واقع خواهند شد و آماده بودیم زمانی که این اتفاق بیافتد پاسخگوی شبهات راجع به تحت‌الشعاع قرار گرفتن ارزش‌های اخلاقی باشیم... اما خوب، اختلاف جدی میان ارزش‌ها و امنیت وجود داشت... مسئولیت اساسی من در قامت ریاست‌جمهور این کشور حراست از کشور بود... و فنون و تکنیک‌های جدید را هم کاملاً مؤثر و کاربردی دیدیم» (جورج بوش، ۲۰۱۰: ۱۶۹).

این در حالی است که کنوانسیون «منع شکنجه» سازمان ملل متحد در ممنوعیت شکنجه و دیگر رفتارهای غیرانسانی، غیراخلاقی و آزاردهنده اعلام می‌دارد: «هرگونه اقدام تعمدی که منجر به درد یا رنج روانی یا جسمانی شدید یک فرد شود... زمانی که این درد یا رنج را تحت نظر یا با رضایت یک کارگزار دولتی یا فرد دیگری وارد کنند که برخوردار از سمت رسمی (دولتی) است». (Convention against torture 1984: article 1).

مبنای استدلال دفتر شورای حقوقی ایالات متحده، رد «واردکردن رفتار ضد انسانی، ضدبشری و رنج شدید به زندانیان» است و شورای مزبور بر این باور بود که به‌ویژه در زمان جنگ و مبارزه با تروریسم علیه القاعده، انتظار از دولت امریکا این بود که با جدیت اقدام به بازجویی از متهمان و زندانیان نماید.^۱ لذا اصولاً

1. US justice Department office of legal affairs, memorandum for alberto Gonzales.

وزارت دادگستری امریکا تطابق کنوانسیون با اقدامات خود را نپذیرفت و از توجیحات مختلفی برای اقدامات خود استفاده می‌کرد. این در حالی است که به نظر می‌رسید که رویکرد سیاسی دولت اواما و تفاوت آن با دولت بوش، تفسیر حقوقی اسناد بین‌المللی را نیز تحت‌الشعاع خود قرار داد. در سال ۲۰۰۹، اواما استمداد از تکنیک‌های متناسب بازجویی را محدود کرد. بر مبنای نظر او، حداقل در شعار و لفظ، فنون مزبور برخلاف اخلاق بوده‌اند، ضمن این‌که موجبات ایجاد امنیت کشور را هم فراهم نکرده‌اند (Statement of Obama, 16 April 2009). در حقیقت بر مبنای شکل‌گیری واکنش‌ها به تکنیک‌های مزبور و تجربه آن در زمان بوش، دولت اواما تلاش می‌کرد تا ضمن بازسازی حیثیت ایالات‌متحده، با استدلال‌های دیگر، رویکرد مدیریت خود را متفاوت از دولت قبل نشان دهد و از همین رو تفسیر سیاسی از متون حقوقی بین‌المللی نیز متأثر از همین نگاه‌ها می‌شد.

از مصادیق فوق‌الذکر تا اینجا این‌گونه مستفاد است که اصولاً برای تفسیر یک متن و سند حقوقی بین‌المللی نمی‌توان به صرف واژه‌پردازی و عبارات اتکا کرد و باید عناصر شناختی را نیز برای نیل به حقیقت و تفسیر عینی به کار گرفت. اصولاً معانی «تحت‌اللفظی» و «ریشه‌شناختی لفظ» در ذیل نکات مندرج در کنوانسیون حقوق معاهدات با عنوان «معنای رایج یا متداول» به کار می‌رود. در طول مذاکرات کنوانسیون حقوق معاهدات وین در سال ۱۹۶۸، نماینده ایالات‌متحده اعتقاد داشت که معنای رایج اصولاً «بابی را به‌سوی تفسیرهای توافقی» می‌گشاید، قادر است «شبهات متعددی ایجاد کند». این در حالی است که خود «رایج» یا «متداول» بودن معنا را نمی‌توان با انواع مختلف قرائت و تفسیر کرد و درنهایت از بعد معنایی، به یک معنای لفظ در برابر لفظ رسید. لذا از مثال «شکنجه» در برابر «تکنیک‌های متناسب بازجویی» این‌گونه فهمیده می‌شود که شناخت مفسر از جریانات حاکم بر شکل‌گیری این دو واژه در خوانش وی اثر بسیار مهمی بر جای بگذارد.

۳-۳. «تروریسم» یا «آزادسازی»؟

یکی از مصادیق مربوط به واژه‌سازی در حقوق بین‌الملل در راستای رسیدن به اهداف از پیش تعیین‌شده عبارت از دو واژه «تروریسم» در برابر «آزادسازی» است. جایی که اقدامات متعددی به تبع مفاهیم مربوط به آن‌ها صورت می‌گیرد. گزارشگر ویژه سازمان ملل متحد در سال ۲۰۰۴ طی گزارش خود اذعان می‌دارد: «این یکی از چالش‌برانگیزترین مسائل در صحنه بین‌المللی است و نیاز به بررسی مجدانه دارد؛ «آزادی‌بخش شما، تروریست من است» که این نوع نگاه در حال افزایش و تکرار تحت عنوان «مبارزه با تروریسم» است، اینجا جنگ را تروریسم و رزمندگان جنگی را تروریست معرفی می‌کنند که قطعاً موجب نتایج ناخوشایند و اثرگذاری در اعمال موفقیت‌آمیز قواعد حقوق بین‌الملل بشردوستانه در موقعیت‌های مربوط به خود می‌شود و از آن‌سو، هیچ نتیجه مثبتی هم بر مبارز حقیقی با تروریسم ندارد»^۱.

منظر گزارشگر مزبور، بسیاری از دولت‌ها قرائت‌های مختلفی از مبارزه با تروریسم و تحرکات در راستای تعیین سرنوشت ملت‌ها دارند؛ یعنی اصولاً مسئله از آنجایی نشأت می‌گیرد که سیاست برخی حکومت‌ها بر مبنای اغراض خود بنا نهاده می‌شود و توجهی به ابعاد دیگر احتمالی آن سیاست‌ها ندارند. از این‌روست که اقدامات تروریستی تحت عنوان «تعیین سرنوشت» تعبیر می‌شوند یا «تحرکات آزادی‌بخش» را به‌مثابه اقدامات تروریستی تلقی می‌کنند. لذا این نوع نگاه‌ها نه تنها منتج به دشوار نمودن روند اعمال قوانین دارای اعتبار حقوقی بین‌المللی می‌شوند، بلکه در تفسیر آن‌ها نیز مفسر دچار سردرگمی می‌شود.

به طور نمونه، در حقوق بین‌الملل بشردوستانه از حیث حقوقی و تفسیر میان سه عبارت: «نیروهای مسلح»، «نیروهای مسلح معارض» و «دیگر گروه‌های مسلح سازماندهی‌شده» تفاوت وجود دارد.^۲ این در حالی است که عبارت «تروریست» همچنان مورد بررسی از منظر ابعاد و حدود و ثغور معنایی حقوقی است.^۳ لذا از

1. UNDOC E/ CN. 4/ Sub/ 2004/ 40 ,25 june 2004 [72].

2. P. Additional to the Geneva Conventions of 12 August 1949.

3. Ben Saul, Terrorism

آنجایی که در حقوق بین‌الملل مصادیق فوق‌الذکر را به کرات می‌توان مشاهده کرد: «گروه‌های آزادی‌بخش»، «شورش‌ها»، «افراد مسلح»، «تروریست‌ها» و غیره به نظر می‌رسد تنظیم یک چارچوب حقوقی برای هریک از عناوین در حدود معنایی خود را بتوان در هنگام تفسیر هریک از آن‌ها، مؤثر تلقی کرد.

با توجه به مطالب بالا می‌توان به سخنرانی کرافورد^۱ در آکادمی لاهه، راجع به حاکمیت حقوق بین‌الملل اشاره کرد که اینگونه اعلام می‌کند: «حقوق بین‌الملل هم ابزار ارتباطات است و هم محدودیت، زبانی است که هم ممکن است باعث ادامه اختلافات شود و هم ممکن است مسبب برطرف‌شدن اختلافات شود» (Crawford, 2014: 320). از سخنان کرافورد این‌گونه مستفاد می‌شود که حقوق بین‌الملل در حقیقت تیغ یا شمشیر دولبه است و یک رو ندارد، یعنی هم ممکن است باعث ادامه اختلافات و تعارضات میان حاکمیت‌ها شود و هم این احتمال وجود دارد که حاکمیت آن منتج به خاموش‌شدن شعله‌های اختلاف شود. اصولاً باید غایت حقوق بین‌الملل و تفسیر حقوقی را تبدیل اختلاف به رضایت‌مندی دانست؛ یعنی طرفین یک معاهده یا سند بین‌المللی باید تفسیری ارائه دهند که موجبات کاهش یا از بین رفتن اختلافات میان طرفین شود، ضمن این‌که حاکمیت قانون را نیز به رسمیت شناسد.

دورکین^۲ معتقد است حقوق «عمیقاً و شدیداً سیاسی» است (Dowrkin, 1382: 60). که می‌توان این اظهارنظر را در تفسیر حقوقی نیز دخالت داد که بعدی از ابعاد تفسیر شناختی نیز محسوب می‌شود (تفسیر مبتنی بر شناخت طرف مقابل و شرایط و زمانه)، یعنی اصولاً نگاه‌های سیاسی به متن حقوقی بین‌المللی در تفسیر آن دخیل هستند؛ یعنی سازنده «واکنش‌ها» و تعیین‌کننده «روش‌ها» هستند. از منظر وی، تفسیر یعنی «کشف» این‌که بازیگران مختلف چه نگاه یا دیدگاهی نسبت به حقوق دارند. او معتقد است که تفسیر متون و اسناد در حقوق بین‌الملل به‌گونه‌ای است که ارزش ذاتی حقوق منبعث از آن، منوط به رویکرد مفسر می‌شود

1. James Crawford

2. Ronald Dowrkin

(Raz, 2010:103).

همان‌گونه که در مقاله حاضر نیز از نظر گذشت، اصولاً تفسیر متن در حقوق بین‌الملل را باید امری تعیین‌کننده تلقی کرد که متأثر از فریم‌های شناختی یا گزینش‌های استراتژیک تابعان و واضعان حقوق بین‌الملل است. فریم‌های شناختی اصولاً لایه‌ای را به تفسیر الفاظ، لغات و عبارات اضافه می‌کنند که قضات، مفسران، حقوقدانان و مشاوران حقوقی را بر آن می‌دارد که حین فهم و تفسیر آن، فریم‌ها و چارچوب‌های شناختی را نیز برای رسیدن به مفهوم و منظور دقیق مورد بررسی قرار دهند. از این منظر، تفسیر متن و سند حقوقی بین‌المللی صرفاً منوط به شناخت واژه‌ها، معانی تحت‌اللفظی عبارات و جملات نیست، بلکه امری فراتر از آن است؛ یعنی مبتنی بر شناخت همه‌جانبه وضع‌کننده، نویسنده یا شرایط حاکم بر نوشته که از آن طریق می‌توان اعتبار برای سند یا متن قائل بود. از این‌رو، اعتقاد بر این است که در سالیان آتی نگاه شناختی- زبان‌شناختی که مطالعه بنیادین زبان و سیستم‌های زبانی نیز نشأت گرفته از آن است، از اهمیت بیشتری در مسئله تفسیر متن و سند حقوقی بین‌المللی برخوردار باشد؛ نگاهی که شکل‌دهنده فهم مفسر و تشخیص او می‌شود. این‌که آیا مقصود از «مبارزه با تروریسم» مشخصاً «مبارزه با گروه‌های جنایت‌کار و عاملان کشتار بی‌گناهان» است یا صرفاً عنوانی کنایی است در راستای پیشبرد اهداف و مقاصد سیاسی دولت‌هایی که اصولاً منفعت‌طلبی را در دستور کار خود قرار می‌دهند. لذا باید پذیرفت که اصولاً تفسیر متن حقوقی بین‌المللی مورد لحاظ عناصر شناختی به‌ویژه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه تولیدکننده متن یا سند، کار چندانی از پیش نمی‌برد و مراد و مقصود نویسنده یا وضع‌کننده در چنین صورتی یا مفعول می‌ماند یا باعث ایجاد «محدودیت» برای مخاطبان پیام (حقوقدانان بین‌المللی) می‌شود.

نتیجه‌گیری

چنانچه بپذیریم زبان حقوق بین‌الملل نیز یکی از زیرمجموعه‌های نظام‌های زبانی است که در ذیل زبان‌شناسی و کاربردشناسی زبان باید بررسی شود، یقیناً خواهیم پذیرفت که در تولید و تفسیر یک سند حقوقی بین‌المللی مؤلفه‌هایی غیر از

شاخص‌های حقوقی نیز دخیل می‌شوند؛ یعنی نویسندگان و متکلمین حقوق بین‌الملل که از زبان تخصصی آن بهره‌مند می‌شوند، اصولاً فرایندی مشابه فرایند ذیل را طی می‌کنند:

۱. مرحله شناختی و درک از ماهیت روابط در عرصه بین‌المللی؛
۲. تفکر و اندیشیدن به مؤلفه‌های اثرگذاری و فعال‌بودن در صحنه بین‌المللی (فهم فریم‌ها و ایجاد فریم‌های جدید)؛
۳. قانون و قاعده‌سازی فریم‌ها و مفاهیم موجود در صحنه بین‌المللی؛
۴. تولید شفاهی یا کتبی متن مستنبط از پیش‌زمینه‌های موجود؛ یعنی مرحله شناختی - ادراکی، مرحله شناختی - زبان‌شناختی حقوقی، مرحله حقوقی - شناختی و مرحله زبان‌شناختی - حقوقی.

بنابراین یک متن و سند را نمی‌توان صرفاً با اتکا بر کنوانسیون ۱۹۶۹ حقوق معاهدات وین تفسیر کرد که حدود ۵۰ سال پیش منعقد شده است. در چنین فرایندی که زبان‌هایی همچون فارسی، نقش تعیین‌کننده‌ای در تولید متن و سند در حقوق بین‌الملل ندارند در بسیاری از موارد باید از متون تولیدشده به واسطه مراحل فوق‌الذکر تبعیت کنند که همین امر، بر منفعل‌شدن در صحنه بین‌المللی می‌افزاید. لذا باید ضمن فهم صحیح مؤلفه‌های حاکم بر روابط بین‌الملل، زبان مشترک حقوقی بین‌المللی را نیز مستنبط از حقایق موجود تولید و تفسیر کرد تا بدین ترتیب، به‌ویژه در صحنه تعاملات سیاسی - اقتصادی، ضرری متوجه منافع ملی نباشد.

استراتژیک بودن زبان و نقش آن در تفسیر یک متن یا سند حقوقی بین‌المللی در چنین رویکردی کاملاً منوط به فریم‌های شناختی و پیش‌زمینه‌های تاریخی آن است. بدین معنی که هرچقدر تولیدکننده متن در حقوق بین‌الملل از نوع خاصی از نگاه و قرائت از پدیده‌های حقوقی بین‌المللی برخوردار باشد، مفسر نیز به همان مقدار متأثر از این نوع نگاه می‌شود. یعنی چنانچه در یک فضای کلی، اطلاعی از اغراض حقیقی و شناختی تولیدکننده فضا و فریم وجود نداشته باشد، مفسر متن به همان مقدار در تشخیص مفاهیم حقیقی و پیش‌زمینه‌های شکل‌گیری متن ناتوان

خواهد بود.

در این مقاله تلاش شد به برخی از مصادیق مطرح موجود در صحنه بین‌المللی اشاره شود. مصادیقی که به‌زعم پژوهشگران حقوق بین‌الملل مستفاد از مؤلفه‌های شناختی، می‌توان آن‌ها را در زمره تاکتیک‌های شناختی و استراتژیک زبانی قلمداد کرد. یعنی آنجایی که اذهان و افکار در مقطعی همراه با کنشگران می‌شود و بر همان اساس، چارچوب، مقررات یا قانونی تنظیم و تعیین می‌شود (به‌طور نمونه، مصادیق مربوط به اشغال نظامی که می‌توان با ایجاد چرخش در توصیف ابتدابه‌ساکن، در اذهان مخاطبان ادله‌ای ارائه نمود مبنی بر صلح‌آمیزبودن این اقدام و از آن به‌مثابه «فرایند ایجاد صلح یا دموکراسی» یاد کرد). بدیهی است در چنین فضایی چنانچه مخاطب خاص، مفسر یا حقوق‌دان بین‌المللی حقایق و راهبردهای زبان استراتژیک کنشگر فعال حقوق بین‌الملل را نشناسد، بر مبنای نظر او اقدام به قانون‌گذاری خواهد کرد و در نتیجه، اشغال نظامی یا گسترش عملیات نظامی در خاک دیگر کشورها همراه با وجه حقوقی بین‌المللی می‌شود. لذا شناخت این انگیزه‌های ذهنی - شناختی در فضای گفتمانی - جامعه‌شناختی حقوق بین‌الملل همراه با زبان استراتژیک مستعمل در این عرصه را از عناصر مهمی هستند که می‌توانند در تفسیر یک سند و متن در حقوق بین‌الملل گره‌گشا باشند؛ به‌ویژه متون و اسنادی که با انگیزه‌ها و اغراض اختصاصی تابعان صاحب نفوذ و قدرت در حقوق بین‌الملل همراه می‌شوند و در این مسیر، «زبان» نقش ابزار راهبردی و نماد افکار و اغراض قلمداد می‌شود.

پی‌نوشت‌ها

۱. دانش حقوق بین‌المللی را باید دانشی میان‌رشته‌ای فرض کرد و لذا برای تولید و تفسیر آن نیز با چنین آگاهی پایه عرصه گذاشت. تجربیات سال‌های اخیر، به‌ویژه از جانب دولت‌هایی نظیر امریکا این‌گونه نمایانده است که مسئله قدرت و زور در صحنه بین‌المللی آثار بسیار مهمی در شکل‌گیری نظم حقوقی بین‌الملل دارد. به طور نمونه از منظر شناختی - زبان‌شناختی، مسائل حاکم بر ذهن و اغراض مقامات چنین دولت‌هایی را می‌توان کاملاً در فرایند شکل‌گیری و عملکرد حقوق بین‌الملل دخیل دانست. تحرکاتی همچون اشغال نظامی عراق، حضور محسوس و نامحسوس در سرزمین‌های اشغالی فلسطین - حضور محسوس و نامحسوس در سرزمین‌های سوریه و افغانستان و ... که حتی رضایت حقوق بین‌المللی آن هم با هجمه رسانه‌ای - نظامی همراه بوده است را می‌توان مؤثر در رویه‌های دولت‌ها در حقوق بین‌الملل دانست. یعنی از این منظر، حقوق بین‌الملل ساکن و استاتیک گره‌گشایی نخواهد کرد، بلکه دانش حقوق بین‌الملل دینامیک یا پویا و به روز است که تهدیدات به روز را می‌شناسد و درصدد رفع و حل و فصل آن برمی‌آید. البته نکته حائز اهمیت دیگر نبود فهم - زبان و فکر مشترک در حقوق بین‌الملل است. فهم مشترک از پدیده‌ها وجود ندارد. زبان مشترک - انگلیسی یا فرانسوی - زبان مشترک اول یا دوم بسیاری از کشورها نیست و نباید هم باشد و فکر مشترک هم شکل نمی‌گیرد. لذا در یک چنین فضایی باید پذیرفت که حقوق بین‌الملل مشترک هم تولید نخواهد شد و صرفاً هنجارها و ایده‌های کلی به وجود می‌آید که دولت‌ها و ملت‌ها بیش از این و همچون سال‌های جنگ‌های جهانی اول و دوم متحمل رنج نشوند؛ چیزی که در واقع پیش‌فرض ایجاد حقوق بین‌الملل معاصر بوده است و در نتیجه، رشد و تعالی، کنشگری و استقرار صلح و امنیت به ماهو صلح و امنیت در چنین فضای گفتمانی - فکری به سادگی میسر نخواهد بود.

۲. شناختن معانی و مفاهمی مترتب بر واژه‌هایی نظیر عدالت در عرصه بین‌المللی با اتکا بر فرهنگ لغت میسر نیست. از منظر زبان‌شناسی - علوم شناختی، باید دید چه کنشگرانی این عبارت را وارد حقوق بین‌الملل کرده‌اند و با چه پیش‌زمینه،

پیش‌فرض و ادراکاتی چنین اقدامی را انجام داده‌اند. در چنین شرایطی، باید پذیرفت که صرف ترجمه لفظ به لفظ و معادل‌سازی لفظی بنا نیست گره‌گشا باشد، بلکه در تفسیر و فهم، مقصودی که نهفته در ذهن نویسندگان است مهم و حیاتی ارزیابی می‌شود. به طور نمونه ممکن است برای یک دولت، عدالت عبارت از: قربانی کردن دیگران - آرامش شهروندان خودی - غرق کردن شهروندان در رفاه برای عدم اطلاع از حال دیگر هم‌نوعان - ایجاد هژمونی و رهبری برای دنیا باشد. کاربرد این واژه یا عبارت برای دیگران؛ یعنی چنانچه فهم شناختی - زبان‌شناختی از این واژه و عبارت نباشد، دولت پیشنهاددهنده و تصویب‌کننده این عبارت را به راحتی می‌توان دولتی دانست که در پشت نقاب واژه عدالت قرار گرفته، اما حداکثر تلاش خود را می‌کند تا اغراض و نیت خود را در دنیا دنبال کند. این در حالی است که دیگر دولت‌ها و ملت‌ها به ترجمه تحت‌اللفظی صرف آن بسنده کرده‌اند و از آن تبعیت محض می‌کنند. از یک چنین نگاهی، حقوق بین‌الملل امروزی را باید نوعی تقارن رویکردهای بینارشته‌ای تلقی کرد تا بتوان از این منظر به منظور و مراد کنشگران اصلی در دنیا واقف شد.

۳. رأی مشورتی دیوان، گزارش ۱۳۶، ۲۰۰۴.

۴. گزارش گزارشگر ویژه سازمان ملل متحد در حقوق بشر، ۸ سپتامبر ۲۰۰۳ راجع به مسئله حصارکشی اسرائیل سرزمین‌های اشغالی.

منابع

- سلسکویچ، دانیکا (۱۹۸۷). *اصول ناظر بر ترجمه شفاهی کنفرانس‌های بین‌المللی*، ترجمه سیدمحمدحسین میرزاده، تهران: جاودانه جنگل.
- مشهدی، علی (۱۳۹۵). *تقریرات درس تحقیق در متون و اسناد بین‌المللی*، قم: دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات.
- مقامی، امیر (۱۳۹۷). «نقد زبانی مقررات حقوق بین‌الملل خصوصی ایران»، *مجلس و راهبرد*، سال بیست‌وپنجم، شماره ۹۵، ۲۹۳-۲۷۳.
- Baker, Mona (2006). *Translation, Power and Conflict, A narrative Account*.
- Bermudez, Jose Luis (2010). *Cognitive Science: An Introduction to the Science of the Mind*, CUP.
- Carstron, R (2006). Relevance Theory and the Saying/ Implicating Distinction, in L. Hornand G. Ward, the *Handbook of Pragmatics*, p. 636, Blackwell, Malden.
- Cheng, Tai Heng (2012). *When International Law Works: Realistic Idealism After 11/9 and the Global Recession*, New York: University Press.
- Crawford, James (2014). *Chance, Order, Change: The Course of International Law*, Brill.
- Dowrkin, Ronald (1982). *Law as Interpretation, Critical Inquiry*, Cambridge University Press.
- Entman, Robert M. (2004). *Projections of Power: Framing News, Public Opinion and US Foreign Policy*, Chicago University Press.
- Estuar, Regina, Justina (2013). Perspectives on Invasion in South and Southeast Asia, in Kathleen Malley-Morrison, Andrea Mercurio and Gabriel Twose Eds, *International Handbook of War, Torture and Terrorism*.
- Fillmore, Charles (1975). An Alternative to Checklist Theories of Meaning: *Proceedings of the first Annual Meeting of the Berkeley Linguistics Society*, the Linguistic Society of America's digital publishing platform.

- Gardiner, R. K. (2015). *Treaty interpretation*, Oxford University Press, USA.
- Ginbar, Yuval (2010). *Why not Torture Terrorists: Moral, Practical, and Legal Aspects of the "Ticking Bomb" Justification for Torture*, OUP.
- Kaplan, Sarah (2008). Framing Contests: Strategy Making Under Uncertainty, *Organization Science*, Vol.19, No.5, 729-752.
- Kessler, Oliver and Daas, Christopher (2007). *Knowns and Unknowns in the War on Terror: Uncertainty and the Political Construction of Danger*, Security Dialogue.
- Lakoff, George (2004). *Don't Think of an Elephant: Know your Values and Frame the Debate*, Chelsea Green.
- Lauterpacht, Hersch (2011). *The Function of Law in the International Community*, Oxford University Press.
- Loveridge, Ray (2006). *Institutional Theory* in David Faulkner and Andrew Campbell Ed, *The Oxford Handbook of Strategy*.
- Luhmann, Niklas (2004). *Law as a Social System*, OUP.
- Minsky, Marvin (1997). *A Framework for Representing Knowledge* in John Haugeland Ed. *Philosophy, Psychology, Artificial Intelligence*.
- Pirker, B. & Smolka, J. (2017). Making Interpretation More Explicit: International Law and Pragmatics, *Nordic Journal of International Law*, Vol.86, No.2, 228-266.
- Ralph, Jason (2013). *Americas War on Terror: The State of 9/11 Exception from Bush to Obama*, OUP.
- Raz, Joseph (2010), *Between Authority and Interpretation: On the Theory of Law and Political Reason*, Published to Oxford Scholarship.
- Rosenfeld, Michel (1998). *Just Interpretations: Law Between Ethics and Politics*, University of California.
- Schwenk, Charles. R. (1988). The Cognitive Perspective on Strategic Decision Making, *J Manag Stud*, Vol.25, No.1.
- Strydom, Piet (2013). *Contemporary European Cognitive Social Theory*, in Gerard Delanty Ed., *Handbook of Contemporary European Social Theory*.
- Verspoor, Marjolijn and Rene Dirven (2004). *Cognitive Exploration of Language and Linguistics*, John Benjamins Publishing Company.
- Wolfe, Wojtek (2008). *Winning the War of Words: Selling the War on Terror from Afghanistan to Iraq*, Praeger Security International.